

نامه

(۲)

(ادامه مطالب بخش اول)

محمد رضا حکیمی

- شناختن و شناساندن ابعاد عظیم و قوی دین

خداست ... و

- دورداشتن تعالیم الهی از محدودیت شناختی و

اقدامی ... و

- نشان دادن پاسخگو بودن این دین جاوید به همه

مسائل انسان، در زندگی معاصر و زندگیهای آینده ... و

- تحریک بخشیدن به جامعه های اسلامی در ابعاد

مختلف برای حضور مقتدرانه جهانی و نجات دادن

مسلمین از وضع اسفبار موجود ... و

- رها ساختن انسان از هرگونه بردگی، در پرتو تعالیم

راستین الهی ... و

- همچنین عرضه خدمتی به ایتم آل محمد «ص»^(۲) در

برای رسیدن به «اجتهاد مطلوب»^(۱)، یعنی اجتهادی

حقیقی و جامع، نه تقلیدی و ناقص، راههایی مطرح شده

است:

۱- رشته ای شدن فقهات و اجتهاد.

۲- شورایی شدن اجتهاد.

۳- گزینشی شدن فتاوی (عرضه آرا و فتاویای

مجتهدان جایزالتقلید جامع شرایط بر یک هیئت زبده

باصلاحیت، و گزینش رأی و فتوای علمی تر و نابتر و

آگاهانه تر و قوی تر و مناسب تر با زندگی انسان معاصر،

در هر مورد).

۴- افزودن قیود و علمی دیگر بر آنچه تاکنون برای

اجتهاد لازم شمرده شده است.

۵- استفاده حتمی و ناگزیر مجتهد - پیش از اظهار

فتوی - از نظر متخصصان، در مورد موضوعات، بویژه

موضوعات انقلابی، اقتصادی، سیاسی، دفاعی، فرهنگی

و جهانی. چون در موارد بسیاری ممکن است تشخیص

متخصصانه موضوع، حکم را عوض کند، یا به تعبیر

بهتر: موضوع واقعی به دست آید و ابعاد آن معلوم گردد،

تا حکم و فتوی به شکلی درست استنباط و عرضه شود.

و منظور از اینها همه:

۱- که در بخش نخستین، بندهای ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ مطرح گردید.

۲- ایتم آل محمد «ص» در این روزگار، نخست شیعه

آل محمدند، سپس دیگر مسلمانان، و پس از آنان همه بشریت. آیا

امروز پدر تربیتی انسان و مربی بزرگ بشریت و چراغ راه همه جا

ظلمت گرفته فرزندان آدم کجاست؟ و آیا امروز در کجای جهان دستی

مهربان و دانا و دلسوز و انسان شناس و تربیت گر و فطرت پرور،

برای نجات انسان دراز است، در کجا؟ آری انسان یتیم است و

بشریت یتیم

«عصر غیبت»، و در دوران تحولات بسیار پیچیده زندگی و صنعت و اندیشه و فرهنگ و اقتصاد و اخلاق و هنر و ارتباطات، تحولات پر اضلاع و پر ابعاد و پر خطر و زیان این دوران ...

تا در نتیجه، مرزبانی با صلابت ارزشهای دین خدا، با استوارسازی دژهای گوناگون آن، امکان پذیر گردد؛ و توده های اهل قبله در سنگر دفاع از لحظه های سرشار تعالی انسانی، استقرار یابند؛ و مدافعان دلیر فریادهای مقدس تاریخ، همواره پیشتاز پهنه های نبرد خورشید با سردیها و سیاهیهای طغیانگری ستمبارگان باشند.

و این چگونگی - یعنی تنها چگونگی بقا و گسترش دین خدا - تحقق نخواهد یافت مگر به هنگامی که اجتهادهای نارسا و یک بعدی و تقلیدی (که برای پیشرفت اسلام و ترقی مسلمین و ساختن جامعه های قرآنی پیرومند توان لازم را ندارد)، از حضور و فعال بودن در جامعه های اسلامی حذف گردد، و «برداشتهای مایه تأسف»، عایقی بر سر راه مسلمانان نباشد، اجتهادهایی که نه تنها «پویا» نیست، بلکه «ستی» نیز نیست، زیرا اجتهاد «ستی» «اجتهاد» است و پویا نه «تقلید» و ایستاد، یعنی کسی که «پاسخگو» باشد، چنانکه بطور مثال در کتاب شریف «جواهر»، در مورد بحث «احتکار» و حرمت آن و جوهری که برای «تحریم» و «تعمیم» آن از نظر فقهی می توان به دست آورد این چگونگی را مشاهده می کنیم، (۱) یا در مورد نظر جمعی از بزرگان فقها، درباره «زکات باطنه». (۲)

آری، اجتهاد قدیم، «استفراغ و سع» است. و استفراغ و سع در هر زمان باید متناسب با آن زمان و محتویات آن زمان باشد، و گرنه استفراغ و سع نیست.

در اینجا مغالطه نشود، که «استفراغ و سع» مربوط به «ادله تفصیلیه احکام» است، و این ربطی به زمان ندارد. نکته همینجاست و «اشتباه بزرگ» در همینجا. زیرا

هنگامی که می گوئیم اجتهاد باید زنده و پویا باشد، و سرفصلهای خود را از زمان بگیرد نه تنها از رساله های پیشین، غرض همین است. یعنی با توجه به واقعیات کنونی زندگی انسان، موضوعات بسیاری در قلمرو اجتهاد قرار می گیرد که پیشتر از آن نبوده است، یا به این دلیل که از «موضوعات مستحدثه» است، یا اگر وجود قبلی داشته است چنانکه باید شناخته نگشته و مورد توجه یا مورد ابتلا نبوده و حکم شرعی آن استنباط نشده است، یا در سطح فرد مطرح بوده و امروز در سطح جامعه مطرح است و باید حکمش از این دیدگاه نیز استنباط و عرضه شود، و ادله به منظور استنباط احکام اینگونه موضوعات نیز مورد ملاحظه قرار گیرد. و این خود می تواند بر حجم ادله بیفزاید، مانند موضوع «تکاثر» و «اتراف». وقتی بنگریم که این دو پدیده در حیات انسانی بیداد می کنند، و در سطح مدیریت اسلامی و اقتصاد اسلامی و سیاستگذاری اسلامی و حتی تربیت اسلامی پاسخ می خواهند، یقین می کنیم که باید آنها را در مسائل «مسالکیت» یا «کتاب العشرة» مندرج ساخت، بلکه موضوع مستقل قرار داد و کتاب فقهی جدایی برای آنها تدوین کرد و احکام خاص آنها را در دین خدا یافت و عرضه داشت، و مثلاً آیات تکاثر و اتراف را و احادیث بسیاری را که در این باره (با عبارات گوناگون) رسیده است دسته بندی کرده در ردیف ادله جای داد، و «کتاب التکاثر و الاتراف» را مثلاً بر کتابهای موجود فقه افزود، و آیات الاحکام و احادیث الاحکام را منحصر به آنچه قدما فرموده اند نداشت. و بدینسان می نگرید که چگونه واقعیت «استفراغ و سع» تغییر پیدا می کند، آنها به شکلی بسیار مهم و سرنوشت ساز برای دین و انسان دینی و جامعه دینی و سیاست دینی و اقتصاد دینی و تربیت دینی و

۱- «جواهر الکلام» ج ۲۲.

۲- «الحیاه» ج ۶، صفحات ۳۵۷ به بعد ملاحظه شود.

حاکمیت دینی.

علاوه بر آنچه اشاره شد، هنگامی که فقه از وضعیت «اداره فرد» به وضعیت «اداره جمع» انتقال یافت، و روحانیت مسئله گو (برای افراد) به روحانیت نظام ساز و جامعه پرداز تبدیل گشت، آنهم در سطح جهانی، و در برابر مذبهها و مکتبها و حقوقها و فرهنگها، و با فقدان قدرت دفاعی و سلاحی مدرن و فقط متکی به قدرت حقوقی و تربیتی، یقین است که قلمرو تصرف او و تکلیف او دچار صدها تحول و توسعه و موضوع و عملکرد می شود که تاکنون وجود نداشته است. در این صورت آیا می توان به همان محدوده بسیار محدود سابق - در قلمرو اجتهاد و برخورد و سیاستگذاری و عملکرد - بسنده نمود؟ و سررا توی لاک خویش برد و جهان را ندید؟ و از «تحول» گریخت و در «تحریر» بست نشست؟ تحول ذاتی زندگی است (و الذاتی لا یغیر...)، بنابراین، گریز از تحول گریز از زندگی است. و این چگونگی به معنای نفی خود است نه نفی زندگی، زیرا که زندگی نفی شدنی نیست. حتی می نگریم که علی «ع» در جمله معروف خود «لا تقسروا اولادکم علی آدابکم»^(۱) همین حقیقت تحول را منظور داشته است. فرزندان خود را وادار نکنید که عین شما زندگی کنند، زیرا آنان - صد در صد - برای این زندگی آفریده نشده اند.

بنابراین، وقوع تحول در زمان، امری قطعی و بدیهی است. و لازمه تحول در زمان، تحول در روابط انسانی است. و لازمه تحول در روابط انسانی - فردی و اجتماعی - تحول در بسیاری از احکام و دیدگاههاست. و هر کس این واقعیت را در روند زمان و در حیات انسانی نپذیرد، از «شئون انسان» منحرف است.

اکنون ملاحظه می کنید که «استفراغ و سع»، چگونه - به اعتبارها و ملاکهایی که تذکر داده شد - تطور می یابد و توسعه می طلبد، و دهها آیه و حدیث به جرگه «آیات

الاحکام» و «احادیث الاحکام» می پیوندند، که تا پیش از این وضعیت در این جرگه به شمار نیامده بودند. و من تعجب می کنم که این موضوع بسیار مهم و سازنده - که جزو حاق تکلیف دینی اجتهاد و مجتهد است - چگونه تا این اندازه مورد غفلت قرار گرفته است، و همچنان مورد غفلت هست؟

پس بنابراین، معنای «وسع» و مصادیق آن همواره در حال نوسان است، و محدوده آن، با وجود اینهمه تحولات ژرف و با ظهور اینهمه مسائل شگرف، وضع ثابتی نمی تواند داشته باشد. پس خود «وسع» نیز باید وسعت یابد و شمول پیدا کند^(۲) و از نظر دید و شناخت و قدرت تشخیص و اشراف بر واقعیات کلیت پذیرد، و هر دلیلی از آیه یا حدیث که مورد نیاز جدید است در قلمرو «آیات الاحکام» و «احادیث الاحکام» در آید و احکام مناسب از آنها استنباط شود. پس باید کلیت مدارک استنباط و آیات و اخبار فراموش گشته یا نا لازم شمرده شده - در گذشته - اکنون وارد حوزه اجتهاد گردد، مانند آیات و اخبار «زکات باطنه»، آیات و اخبار «تکثیر»، آیات و اخبار «اتراف»، آیات و اخبار «فقر»، و آیات و اخبار «عدل» و «قسط»، که بیانگر اهمیت ماهوی اقامه عدل است در اساس دین و حیات دین و حیات احکام دین، و وجوب سیاستگذاری برای تحقق یافتن عدل و قسط، به منظور زنده شدن و زنده ماندن احکام دین.

به بیانی دیگر و واضح تر: باید تمام آیات قرآن کریم و همه احادیث، از نو و مجدد، مورد مراجعه و دقت قرار گیرد، و با توجه عمیق و آگاهانه به نیازهای گوناگون انسان معاصر و آینده و جهان معاصر و آینده، هر چه از آنها ممکن

۱- شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۶۷.

۲- حتی مقتضای احتیاط نیز جدی گرفتن این وسعت و تحول

است - کما لایخفی.

مروج اسلام است و عزت بخش به مسلمانان، و عالم در ذهنت خویش مخرب اسلام است و ذلت آفرین برای مسلمانان.

و اینکه آنهمه توصیف و تمجید از عالم دینی شده است، و مردمان را به عالمان دینی ارجاع داده اند، برای یک صیورورت خلاق اسلامی بوده است نه یک «صنف سازی»، یعنی برای این مقصد عالی بوده است که با حضور فعال عالمان آگاه بیدار زاهد قرآن شناس انسانگرا، خلأ حضور امام معصوم «ع» تا اندازه ای جبران گردد، و جامعه مسلمین همواره در جهت یک صیورورت خلاق قرآنی قرار داشته باشد، نه یک رکود و واپسگرایی ماورای تاریخی.

باید نشان داده شود که مجتهد کیست و تکلیف مجتهد چیست؟ مجتهد یعنی «معمار مدینه قسط» و مهندس «جامعه تراز قرآن»، «جامعه قائم بالقسط»، در همه ابعاد پس نخست اطلاع از همه ابعاد حیات انسانی - ابعاد گذشته و شناخته و ابعاد نوپیدا و ناشناخته - برای او و برای حوزه محل پرورش او یک ضرورت حیاتی است، که بدون آن، تحقق اصل موضوع متفی است. مجتهد اگر براستی مجتهد باشد، و بداند پا در جای پای چه کسانی می گذارد، و بار سنگین و الهی - انسانی چه مسئولیتی را بر دوش می کشد، و در برابر «قرآن - عترت» از سویی، و «انسان - انسانیت» از سویی دیگر چه نقشی را باید ایفا کند، جز آنچه گفته شد، یعنی «معمار مدینه قسط» و «مهندس جامعه تراز قرآن»، چیزی دیگر و کسی دیگر نمی تواند باشد. و برای احراز چنین مقامی، که همان «نیابت از معصوم» است چه مایه علم، و چه مایه زهد، و چه مایه آگاهی لازم است، امری است روشن. و گستردگی قلمرو نفوذ تعلیمی و تربیتی و اقدامی این مقام تا کجاست، حقیقتی است انکار ناپذیر.

و آیا سرنوشت اسلام و مسلمین در جهان، و پیشرفت

است مصدر حکمی واقع شود استخراج گردد، و در قلمرو استنباط ثبت شود. یعنی باید در تألیف «آیات الاحکام»ها و «وسائل الشیعه»ها تجدید نظر گردد، و همراه تجلیل از آن بزرگان - مؤلفان بزرگوار آن کتابهای مقدس - آیات الاحکامهای جدید و جامع، و وسائلهای جدید و جامع، با تبویبهای کامل و پاسخگو تدوین یابد. اسلام و منابع اسلامی غنی است، ما در بهره جستن قوی نیستیم. و آن کسان که مطلع نیستند، چه بسا ضعف ما را - معاذ الله - به اسلام نسبت دهند، از روی جهل. و دشمنان این کار خواهند کرد، از روی عناد.

و این توسعه و تعمیق «وسع»، و تمهید مقدمات آن که گفته شد، و وظیفه مجموعه حوزه است، اعم از مدرسان و برنامه ریزان و هم خود مجتهدان و درس خارج گویان... زیرا که این چگونگی جزء مائوری اجتهاد است، که در بند پیش درباره آن اشاراتی گذشت.

اینجانب درباره تعمیق مبانی اجتهاد و توسعه ابعاد آن و شرایط و مقدمات آن، از سالها پیش مطالبی چند در نوشته های خویش آورده ام، از آنچه بطور عموم درباره حوزه ها گفته ام، یا بخصوص درباره اجتهاد و مجتهد، و اینکه در این زمانها و در جهان معاصر چه کسی جایزالتقلید است و تقلید از او مبری ذمه است و چه کسی نه.

البته این بنده در نظر داشت کتابی مستقل درباره «اجتهاد و تقلید» بنویسد، و در آن کتاب روشن کند که در این عصرها (بویژه از حدود قرن شانزدهم میلادی، و دهم - یازدهم هجری به بعد)، اجتهاد چگونه باید سیر می کرد، و با نظر به آنچه مورد اشاره قرار گرفت، «اجتهاد» یعنی چه، و «مجتهد» یعنی چه کس، و «ابعاد گسترده تعالیم دینی» یعنی کدام؟ و اینکه برای اسلام در عصر غیبت، «عالم در عینیت جامعه» مطرح است و ارزش دارد (مانند «امام در عینیت جامعه»، در عصر حضور ائمه طاهرين «ع»)، نه «عالم در ذهنت خویش». عالم در عینیت جامعه

و عقب ماندگی آنان، و اقتصاد و صنعت و طب و هنر و دفاع و دیگر امور سرنوشت ساز ایشان، و این چگونگی که اکنون ملت‌های مسلمان دچار آند و این مغلوبیت و مظلومیت، تا چه اندازه مربوط است به نگرش و عملکرد دینی آنان؟ و آیا این نگرشها و عملکردها و سلوکه‌ها و اقدامها که ماهیت زندگی مسلمین و سیمای جامعه‌های اسلامی را می‌سازد تا چه اندازه مربوط است به تأثیر عالمان اسلام در مسلمانان و نقش مجتهدان و فتاوی‌ای ایشان در حیات معتقدان؟ و اینها همه روشن است.

اینکه رسم است در آغاز رساله‌های عملیه نوشته می‌شود: «عمل به این رساله مجزی است»، یا «مبری ذمه است»، عبارت در خوری نیست، زیرا صدها مسئله سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و هنری و تربیتی و تبلیغی و دفاعی و ... در سده‌های اخیر - بویژه روزگار حاضر - پدید آمده است که نشانی از آنها و احکام آنها در این رساله‌ها نیست، مسائلی که مورد ابتلای روزمره هر مسلمان عامل به وظیفه است. آیا درباره آنها تکلیف مسلمانان چیست؟ آیا نباید این مسائل که با حیات اسلام و مسلمین و عزت و شوکت آنان، و حضور جهانی آنان، ارتباط مستقیم دارد روشن گردد، و تکلیفها در برابر آن مسائل مشخص شود، و چگونگی برخورد با آنها و اقدام درباره آنها، از وجه دینی و تکلیفی، مورد تبیین قرار گیرد؟^(۱) ممکن است گفته شود، عبارت مذکور ناظر به همان مسائلی است که در رساله ذکر شده است، بسیار خوب، و لیکن این توجیه حل مشکل نیست. عبارت مذکور در خور شأن اسلام نیز نیست، زیرا دشمنان آن را دستاویز قرار می‌دهند و می‌گویند کل آنچه اسلام برای عملکرد روزانه انسان دارد، کل آنچه یک فرد مسلمان تراز قرآن را در عصر گسترده و پیچیده جهان امروز می‌سازد (و سپس از این افراد جامعه تراز قرآن ساخته می‌شود، جامعه‌ای که می‌خواهد فلسفه سیاسی نوین «نه شرقی نه غربی» را تحقق بخشد، و تشکیل

اقتصاد سالم و دفاع از انسان محروم را تا سطح نجات مستضعفان جهان پیش ببرد)، همین مقدار از احکام است؟ و آیا بواقع چنین است؟ و آیا خود مجتهدان بزرگوار معتقدند که کلیه «تعالیم و احکام قرآن و عترت»، که برای ساختن «انسان محمدی» آمده است، منحصر در همین مقدار است. و آیا واقعیات حیات فردی و اجتماعی انسان معاصر (انسان اتم، انسان مدرنیسم، انسان اقتصاد منهای کار، انسان حرکت در ثابتهای نوری، انسان فاتح کهنکشانها، انسان هنرنو، انسان رسانه‌های فضایی، انسان ارتباطات جهانی ...)، منحصر در همین اندازه از مسائل و روابط و عملکرد است؟ و آیا نوشتن اینگونه رساله‌ها برای مجتهدان صاحب رسالت بسنده است؟ و برای ساختن جامعه «اعلون»، که قرآن کریم خواسته است (و اَنْتُمْ الْاَعْلَوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)^(۲) کافی است؟

به تعبیر دیگر: مجتهد کسی است که جامعه انسانی منهای معصوم را به او تحویل داده‌اند، با آنها همه تعهد و رسالت، و اینهمه مسئله و واقعیت، در پهنه‌های حضور تکلیف و تنجز آن؛ حال، چنین شخصی چگونه باید باشد، و در ارتباط با تحولات اعصار بشری چگونه باید آگاهی داشته باشد و بیندیشد؟ و آیا این مرزبانی و اشراف، و این مسئولیت و اقدام، ساده است، بویژه در بعد اقدامی (زیرا ائمه طاهرین «ع»، با همه محدودیتهایی که داشته‌اند، در بعد اقدامی نیز، بویژه در مورد رسیدگی به انسان محروم، همواره حضور داشته‌اند). اکنون می‌نگرید که کار از چه دست است. یدک کشیدن این عنوان و در صدد برآمدن برای این مسئولیت - برای انسان آگاه دیندار

۱- و اینها اموری است که اگر مسلمانان درباره آنها خود اقدام نکنند، بناگیزیر مورد «تهاجم» قرار خواهند گرفت.
۲- «سوره آل عمران» (۳)، آیه ۱۳۹.

معاد باور - چندان هم ساده نیست. اینکه برخی از بزرگان فقها هنگامی که برای قبول این مسئولیت به آنان مراجعه می شده است، می گریسته اند و اعراض می کرده اند بیخود نبوده است.

باری، بحثهای مفصل و مستندی نیز، در این باره، در کتاب «الحیة» (تألیف مشترک) آمده است، باب هشتم، فصل چهاردهم (در جلد دوم)، لطفاً ملاحظه شود.

در اینجا ذکر این نکته نیز بجاست: یکی از موقنین، از حجج اسلام (در قم) می گفت: چند سال پیش در سفر حج با یکی از فقهای بزرگ نجف ملاقات کردم. ایشان برای یکی از فقهای بزرگ قم پیغامی داد به این مضمون که حالا که در ایران حکومت اسلامی تشکیل دادید، فکری به حال فقه بکنید، زیرا فقه ما تاکنون فقه فردی بوده است و اکنون نیازمند یک فقه جامع هستیم، که ابواب مختلف سیاست و اقتصاد و مدیریت و ... را در برگیرد، و درباره همه مسائل گوناگون و این موضوعات و امور، در سطح جهان معاصر پاسخگو باشد.

باید به بیداری این فقیه بیدار آفرین گفت (۱)؛ و بر دلواپسی عامیانه و خواب گران مرتجعانی که با ذهن ناتوان خویش این واقعیات را درک نمی کنند تأسف خورد؛ و برای سرمایه داران دنیا دار و توانگران ارزش ستیز که ذهنها را مشوب می کنند، و مرتجعان را می ترسانند، و جوراً به زیان عدالت و قسط آشفته می سازند، و راه را بر تحولات زندگی ساز می بندند، و رونق احکام خورشید سان قرآن را از میان می برند، آرزوی نابودی کرد؛ و برای انقلاب آرزوی نجات ...

امام صادق (ع) بصراحت می فرماید: «فنا و نابودی اسلام و جامعه اسلامی از مال است و سوء استفاده مالداران از مال» (۲). و از دست رفتن نسلهای آگاه و جوان

نومید در پی آن، و له شدن انسان محروم، نتیجه دیگر آن؛ و بدتر از همه بدنامی اسلام. و آیا چه کسی از مال و ثروت سوء استفاده می کند و به صورتهای مختلف مانع از توزیع عادلانه آن می شود، و ارزش سالم و اصلی آن را به قدرتهای کاذب تبدیل می نماید، و بر خلاف منطبق قرآن کریم آن را «دولة بین الاغنیاء» (۳) (مدام در حال گردش در دست ثروتمندان) قرار می دهد، و بر ضد سفارش امام سجّاد (ع) (۴)، آن را از «حقایق» و «مواضع» خود دور می دارد، و بر خلاف فرموده امام باقر (ع) (۵)، آن را از کار ساماندهی به اوضاع زندگی خلق خدا جدا می سازد، و همواره چونان سدّ سکندر جلو اقامه قسط و عدل را می گیرد جز توانگران و متکثران و مال پرستان متظاهر؟ و چه کسی جرئت و جسارت این خیانت بزرگ را - خیانت به اسلام و مسلمین را - به آنان می دهد، جز مرتجعان ناآگاه و فقیه نمایان بسته ذهن محدود اندیش کم درک، و دنیا طلبان سورچران فاقد «معنویت» و ننگ «روحانیت»؟

باری، این دوازده موضوع را (۶) - در این فرصت گذرا - خاطر نشان ساختم. و چه بسا خود آقایان با ذهنهای جوان و نیرومند خود بتوانند به موضوعات و اقدامات دیگری در این باره ها بنیدیشند، و به دراندازی طرحی نو و شکافتن سقف محدود اندیشی و بسته ذهنی و تحجر گرایی و

- ۱ - باید ذکر کرد که برخی از عالمان و فقیهان در ایران نیز به این موضوع مهم توجه یافته و آن را یادآوری کرده اند.
- ۲ - «سائل الشیعة» ج ۱۱، ص ۵۲۱.
- ۳ - «سوره حشر» (۵۹)، آیه ۷.
- ۴ - «تحف العقول»، ص ۱۹۱، (الحیة، ج ۳، ص ۱۷۸).
- ۵ - «امالی شیخ طوسی» ج ۲، ص ۱۳۳ (الحیة ج ۳، ص ۶۱ و ۶۹ ج ۴، ص ۱۵۴).
- ۶ - بخش اول نامه ملاحظه شود.

زدودن دلوپسپهای خام عامیانه موفق گردند، و حوزه ها را در جهت یک «صیورت خلاق» قرار دهند. و ما ذلک علی اللہ بعزیز.

حال که سخن بدینجا کشید، احساس می کنم بجا باشد درباره موضوع بسیار مهم «آگاهی» و ابعاد آن و اهمیت آن، بلکه لزوم و وجوب آن برای حوزه ها مطالبی را - تا اندازه ای که اکنون میسور است - به عرض برسانم... باشد که راهی به جایی برده شود، و خدمتی ناچیز انجام پذیرد، و حرکتی در سکون باشد، و عرض ادبی محسوب گردد به ساحت اعلی و جلال والای حضرت حجّت بن الحسن المهدی «عج»، زیرا که این حوزه ها - به هر حال و در هر صورت - به ایشان منسوبند.

و البته این واقعیت را هم نباید از نظر دور داشت، که آگاهی یافتن و آگاه گشتن، مقدمه درد آشنایی و در آتش درد سوختن است، آنهم دردهای بزرگ، دردهای روانسوز، دردهای دین و ارزشها، دردهای ایمانها و صداقتها، دردهای باورها و ایشارها، دردهای نسلها و سقوطها، دردهای درک و بینش، دردهای اندیشه و شناخت، دردهای تعهد و بیداری، دردهای مردم و جامعه، دردهای انسان و انسانیت، دردهای بشریت و تاریخ... دردهای وجدان و تطهیر... دردهای خدا و مسئولیت... لیکن چاره چیست؟ باید انسان مسئولیت شناس تعهد پذیر، «درد آشنا» نیز باشد، زیرا که بیمایه فطیر است، و هیچ رسالتی بی درد آشنایی رسالت نیست؛ موسی «ع» بی غمخواری برای بره ای که از گله دور افتاده است کلیم طور نیست؛ سقراط بی نوشیدن جام شوکران برای نجات ارزشهای اخلاقی و قانونی اخلاق گر تاریخ نیست؛ و حسین «ع» بی زخم شانه از حمل انبان نان برای گرسنگان در دل شبهای تیره خورشید عاشورا نیست...

بیدردی و بیخبری از دردها و نیازهای ویسسامانها خروج از حوزه اسلام و مسلمانی است. و برای همین،

اسلام آن را نپذیرفته است: «هر کس هر بامداد به چاره گری امور مسلمانان (دردها، نیازها، محرومیتها، سقوطها، نابسامانیها، عقب افتادگیها، بیکاریها و بیماریها، فقرها و نکاترها، ظلمها و بیعدالتیها...) برنخیزد مسلمان نیست».

آری، بیدردان و درد ناشناسان ننگ هر فرهنگند و کل هر جامعه. بیدردان و درد ناشناسان حضورشان در جامعه، حضور حیوانی است نه حضور انسانی. در حیوانات نیز چه بسا برخی نسبت به انسان یا نوع خود چنین نباشند. انسانیت بیدردان و درد ناشناسان مخدوش است و مسلمانی آنان ادعا. و ایکاش همواره اینگونه موجوداتی در میان عوام باشند، لیکن دردا و دریغا که بسیاری از اوقات در غیر عوام نیز به هم می رسند و مایه افول ارزشها می شوند... و یکی از مقدمات اصلی و عوامل عمده بیدردی و بیخبری ناآگاهی است...

و اکنون برای اینکه اهمیت این کار بزرگ (وارد کردن و نفوذ دادن فرهنگ آگاهی و شناخت و وسیع اندیشی و گریز از محدودنگری در سراسر حوزه ها و گسترش آن و عمق بخشی به آن)، بیشتر روشن گردد، (۱) و وجوب عملی ساختن این پیشنهاد بیشتر حس شود، خود را ناگزیر می بینم مطالبی را معروض بدارم؛ امید عفو هست: مشکل اصلی جامعه ما (و انقلاب ما)، مشکل «ارتجاع» است، ارتجاع در صورتهای گوناگون آن: ارتجاع فکری،

۱ - آنچه در این مقوله، در این مقاله، گفته می شود، الزاماً به معنای «عدم آگاهی» - بطور مطلق - در حوزه ها نیست، هرگز؛ بلکه برای رسیدن به «عدم ناآگاهی» - بطور مطلق - در حوزه هاست. زیرا وجود جمعی ناآگاه در حوزه ها نیز به منزله قبول یک رخنه کاری است در یک بنای استوار، رخنه ای که می تواند محل نفوذ و تهاجم دشمن قرار گیرد. و آیا این چگونگی خطری کم اهمیت است؟

ارتجاع تشخیصی،

ارتجاع اقدامی،

ارتجاع فرهنگی،

ارتجاع تشکیلاتی،

ارتجاع سیاسی،

ارتجاع اقتصادی،

ارتجاع تربیتی،

ارتجاع تبلیغی،

ارتجاع هنری،

و ...

بلکه باید گفت مشکل اصلی هر انقلاب، سیطرهٔ مجدد ارتجاع است بر مواضع انقلابی. در هر انقلابی چنین مشکلی وجود دارد، زیرا ممکن است انقلابی موفق گردد و همهٔ عوامل و ایادی ارتجاع را در یک حرکت انقلابی - بویژه در آغاز پیروزی - کنار راند، لیکن اگر انقلابی، به دلایلی، انقلابی عمل کردن در همهٔ ابعاد را صلاح ندانست، و به اصطلاح به اصلاحات گرایید^(۱)، آفت یادشده پیش می‌آید، یعنی چیرگی دوبارهٔ ارتجاع و خیرگی مرتجعان. و این موضوعی بسیار مهم و خطری بس سهمگین و زنی سبران ناپذیر است. و از اینجاست که علی «ع»، در جریان انقلابی که در پایان خلافت خلیفه سوم پدید می‌آید و به سقوط و کشته شدن این خلیفه می‌انجامد، اجازه نمی‌دهد که آن انقلاب از چگونگی انقلابی خود خارج شود و در چنبر اصلاحات افتاده ~~نایه اشن بسوزد؛ هنگامی که خلیفه سوم به امام می‌گوید،~~ از مردم مهلتی بخواهید تا اصلاحاتی انجام شود، امام می‌گوید: «در انقلاب مهلت نیست — ما کان بالمدينة فلا أجل فيه، و ما غاب فأجله ووصول أمرک إلیه»^(۲). و با این تعلیم انقلابی می‌فهماند که زمان طلبی و مهلت خواهی و تأخیر گرایی (و امروز و فردا کردن)، در یک انقلاب، آفت ذاتی انقلاب است، و نباید به آن گرایید و آن را

پذیرفت.

بدینگونه ملاحظه می‌کنید که حفظ انقلاب مهمتر از اصل انقلاب است. چه بسیار انقلابها که پس از پیروزی به ضد خود بدل شدند. و آفت اصلی، همین پذیرش حالت غیر انقلابی است که انقلاب را از اثر می‌اندازد. و این چگونگی همواره از سوی جناح ارتجاع پیش می‌آید، و با عنوانهایی ظاهراً اصلاح ترویج می‌شود، زیرا که همیشه این جناح ارتجاع است که بیشترین زیان را از انقلاب متحمل می‌گردد. و ارتجاع همواره ریشه دار است و صاحب قدرت و نفوذ است. بنابراین طبیعی است که دست به مشکل آفرینی بزند و پیوسته حرکت انقلاب را کند، بلکه باید گفت ارتجاع نیازی به مشکل آفرینی ندارد، چه وجود و حضورش در جامعه خود مشکل اصلی است. و همچنین این ارتجاع و دید ارتجاعی و عدم آگاهی است که موجب می‌شود تا در نخستین مراحل اقدامها و سازندگیهای پس از انقلاب، مسائل غیر اصلی در جای مسائل اصلی قرار گیرد، و ذهنها و آمادگیها و فرصتها و استعدادها همه صرف مسائل غیر اصلی شود، و مسائل اصلی که جوهر انقلاب و عنصراً آرمان انقلابی است تحت الشعاع واقع شود، و اندک اندک فراموش گردد، و فرزندان آگاه انقلاب از آن مأیوس گردند و کنار کشند، و شعارهای ناب انقلاب (که خونها را به جوش آورد، و حرکتها را شکل داد، و صفها را متحد ساخت، و جانبازها را موجب گشت)، کمرنگ و بیرنگ شود، و دوباره همه گونه زمینه

۱ - چون اصلاحات، در حال عادی، اصلاحات است. در حال انقلاب و در شرایط انقلابی، پیشنهاد اصلاح و گرایش به اصلاحات حرکتی ضد انقلابی است. در انقلاب فقط باید انقلابی عمل شود، و گرنه حرکتی ارتجاعی خواهد بود. میان حرکت و عملکرد انقلابی و ضد انقلابی واسطه نیست، یا انقلاب است یا ضد انقلاب.

۲ - «نهج البلاغه» ص ۵۲۵-۵۲۷؛ عبده ج ۲، ص ۸۴-۸۶.

برای حضور و نفوذ ارتجاع فراهم آید، و یأس و بریدن رخ نماید، و صوفیگری به رخه کردن در مثبت مدازی و تحرك گرایي نسلهاي شيعه اميد بندد.

يکي از مهمترين ارکان عملي، در ساختنهاي انقلابي، بازشناسي «مسائل اصلي» از «مسائل غير اصلي» است و جدا کردن آن دو دسته از يکديگر، و اصلي شمردن و مقدم داشتن مسائل اصلي. و اگر جز اين شد ذات انقلاب خلل مي يابد.

در اینجا، به سخنان امام علي بن ابیطالب «ع» - بزرگ سازنده جامعه انقلابي و سترگ وفادار به آرمانهاي انقلاب - توجه کنيد:

يُسْتَدَلُّ عَلَي إِدْبَارِ الدُّوْكِ بِارْبَعٍ: نَضِيْعِ الْأَصْوَلِ، وَ التَّمَسِّكِ بِالْفُرُوعِ، وَ تَقْدِيمِ الْأَرَادِلِ، وَ تَأْخِيرِ الْأَفْضَلِ. (۱)

- چهار چيز پايه هاي هر نظام و حكومتي را ويران مي سازد: پس پشت افكندن مسائل اصلي (۱)؛ چسبيدن به مسائل فرعي (و بزرگ كردن آنها) (۲)؛ دادن پستههاي كليدي به فروميايگان (و ضعيفان و سوء استفاده گران و نامتعهدان) (۳)؛ و استفاده نكردن از آگاهان و انديشه وران (۴).

و بسيار بسيار روشن است كه بازساخت «مسائل اصلي» از «مسائل غير اصلي»، در جريان يك انقلاب و سازندگيهاي آن، نياز مند به «حضور آگاهي» است و «حذف ارتجاع».

و اکنون ببينيم «ارتجاع» چيست (۲)؟ اين پديده اي كه در طول تاريخ همواره سبب غروب كردن خورشيدها و گرميها بوده است و سيطره يافتن تاريخيها و سرديها؟ اين واقعيّت نافرخته اي كه هميشه چون موج شكن دريا، امواج توفنده انقلابها را شكسته است، و مانند بهمنهاي سنگين همه راههاي اميد را مسدود ساخته است؟ و سرانجام اين اهریمنی كه پنجه بپر حرم خویش را در سينه

فرشتگان آزادی و نجات و عدالت فرو برده و قلب آنان را بيرون كشيده و در زير پا افكنده است؟ اين پديده چيست؟ - ارتجاع يعنى: غيبت از زمان حاضر و حضور در زمان گذشته.

- ارتجاع يعنى: زيستن در زمان كتونی و انديشيدن در زمان پيشين.

- ارتجاع يعنى: نفس كشييدن در زمان حال و حس كردن در زمان ماضي.

- ارتجاع يعنى: مصرف كردن در زمان فعلي (و استفاده از اينهمه وسائل نو) و درك كردن در قرنها پيش از اين.

- ارتجاع يعنى: حضور فزيكي در زمان حاضر و حضور فكري در ماورای قرون.

- ارتجاع يعنى: واپس انديشي و پيشرفت ستيزی.

۱- «غررالحكم» ص ۲۵۷ (الحياة ج ۱، ص ۳۴۵)، نيز «بحار الانوار» ج ۷۸، ص ۷- از كتاب «مطالب السؤل».

۲- در اين «ارتجاع» كه گفته مي شود، نظر به اشخاص خاص، يا اهل لباس خاص، و يا اهل صنف و مشوليت خاص نيست، بلكه مطلق كساني مرادند كه اوصاف مزبور در آنان تحقق داشته باشد، در هر جا و هر شغل و هر لباس (و گمان نمي كنم هيچ خردمند بيداري در اين مقوله با اين نويسنده هماوا نباشد).

و اين بنده، در جاهاي مختلف و در شهرهاي متفاوت، و در همه جا، ضمن ديدار، يا گفتگو، يا سخنراني، يا ستوال و جواب، يا پای منبر و خطبه ... به اشخاص بسياري برخورد کرده ام سخت مرتجع و بسته ذهن و اندك فهم ... در ميان همه گونه افراد، از روحاني و طلبه، تا استاد و دانشجو، و دبیر و آموزگار، چه مرد و چه زن، و بازاری و كارمند، و افراد نظامي و انتظامي، و سياسي و غير سياسي، و مؤلف و نويسنده، و مدعی تفكر و فرهنگ شناسي و هنرمندی ... و مشول و غير مشول ... و همچنين از نعمت ديدار اشخاص بيدار و آگاه، در ميان صنفها و رده هاي ياد شده، نيز برخورد دار بوده ام. اينكه در احاديث و تعاليم تأكيد شده است بر اکتفا نكردن به «عقل مطبوع» و به دست آوردن «عقل مكتسب»، برای همین رها شدن از بسته ذهني و محدود انديشي است و رسيدن به درك گسترده و ناب.

مشکل فاجعه بار باقی باشد، و برای محو آن یا عدم نفوذ و فعال بودن آن حرکتی عمیق و قاطع صورت نگیرد، هیچ حرکتی و اقدامی راه به جایی نمی برد، و هیچ مجاهدت و ایثاری ثمری که باید نمی بخشد، و هیچ گامی مؤثر در راه پیشبرد انسان جامعه برداشته نمی شود، و هیچ امری برون از چیزهای سطحی انجام نمی پذیرد. و یأس آگاهان و بریدگی جوانان علاج نمی شود. چرا؟ برای اینکه ارتجاع قاتل انقلاب است، ارتجاع علت تامه عقب ماندگی است، و واپسگرایی، و پیشرفت ستیزی، و فقر شعوری، و نسخ آگاهی، و مسخ آزادی. و هیچ معلولی از علت تامه خود منفک نیست.

و این نکته بس مهم را نیز ناگفته نگذارم، که ارتجاع - پس همه آنچه درباره اش گفته شد - یک بینش ضدتوحیدی، نیز هست، زیرا نفس تحول از آثار الهی است (تلك الأيام تُداولها بين الناس) (۲). و اگر بشر از آن سوء استفاده کند، امر دیگری است و نظایر بسیار دارد. اینها همه از یک سو ... که باید در همه آنها با دقت اندیشید، و ژرف نگریت، و هرچه به نظر می آید بر آنها افزود ... و از سویی دیگر ما مدعی هستیم که «انقلاب کرده ایم»، آنهم به رهبری روحانیت ... انقلاب یعنی چه؟ ...

۱ - و از این جهت یک صفت ضد ایمان است، زیرا در احادیث رسیده است که مؤمن کسی است که از زمان خویش آگاه باشد. و روشن است که مقصود «زمان تقویمی» نیست، بلکه «زمان زیستی و اندیشه ای» است، یعنی زمان یا مختزای آن و اهل آن.

۲ - «سورة آل عمران» (۳)، آیه ۱۴۰.

- ارتجاع یعنی: عدم درك تحول.
 - ارتجاع یعنی: رمیدن از نوآوری و نواندیشی.
 - ارتجاع یعنی: تکذیب طلوع و تحقیر فجر.
 - ارتجاع یعنی: تخلیه تظور از محتوا.
 - ارتجاع یعنی: تبعید انسان از عرصه تعالی.
 - ارتجاع یعنی: ذبح سرشاری لحظه ها در آستانه جهل.
 - ارتجاع یعنی: مصلوب ساختن عقل در دالان تاریک جهالت.
 - ارتجاع یعنی: عدم حضور در زمان، به دلیل عدم آگاهی از زمان (۱).

- ارتجاع یعنی: فریب خوردن و فریب دادن.
 - ارتجاع یعنی: ترس از حمله های کاذب.
 - ارتجاع یعنی: وارونه فهمی «رسالت» و «تعهد».
 - ارتجاع یعنی: ذبح انقلاب.
 - ارتجاع یعنی: نسخ آگاهی.
 - ارتجاع یعنی: مسخ آزادی.
 - ارتجاع یعنی: ترك پیروی پیامبران «ع» در مبارزه با توانگران (أوفوا الكيل والميزان).

و سرانجام، ارتجاع - چه بدانیم یا ندانیم، و چه بخواهیم یا نخواهیم - تجسم همه قایبها و نمرودها و فرعونها و قارونها و خسروها و سزارها و ابولهبها و ابوسفیانها و معاویه ها و یزیدهاست، در برابر همه هایبها و ابراهیمها و موسی ها و عیسی ها و محمدها و علی ها و حسین ها ...

و ارتجاع - به الهام از تعبیر امام علی بن ابیطالب «ع» - یعنی: سکوت در برابر پرخواری توانگران ظالم و گرسنگی محرومان مظلوم (یعنی عدم شعور به تعهد و به اقدام).

و آیا این مشکلی کوچک و فاجعه ای کم اهمیت است، آنهم برای یک انقلاب؟ هرگز و هرگز ... و تا این